



محمود عنایت

# دایرت



او جدا دانست یکباره منکر الوهیت شد. بعد از اینکه آن مرد، خداوند را انکار کرد و گفت وجود ندارد، دیگر نرکفر او و مرتد شدنش تردید باقی نماند... مهرداد با کسی مزاحم ابن راوندی نگردید ولی همچنان بوی جواب میدادند. ابن راوندی بعد از انکار الوهیت کتابی نوشت و در آن نبوت را انکار کرد. گرچه انکار الوهیت از طرف او برای نبوت مرتد شدنش کفایت مینمود مهرداد با انکار نبوت بیشتر کفر خود را نشان داد. با اینکه برطبق قانون بایستی بقتل برسد کسی مزاحم وی نگردید ولی باز جواب او را میدادند.» (۲)

تذکر میدهم که این حرفها گواهی یک شیعه مذهب متعصب نیست بلکه حاصل کار بیست و پنج تن از دانشمندان عضو مجمع تحقیقات استراسبورگ (فرانسه) است که همه نوع ملیتی در میان آنها یافت میشود از هانری ماسه فرانسوی بگیر تا لمبتون انگلیسی و لوگنت فرانسوی و آرمان بل بلژیکی و الیاش آمریکائی و ژوزف مانوز آلمانی و تابرل ایتالیائی ... و هلم جرا! - و همین جماعتند که گواهی میدهند که: «فرهنگی که جعفر صادق (ع) برای مذهب شیعه بوجود آورد نسبت به فرهنگ های مذهبی آن دوره یکمزیت داشت و آن آزادی بحث در آن فرهنگ بود و بهمین جهت توسعه یافت و پیش رفت» (۳)

و باز از قول همین جماعت میخوانیم که «هزار سال بعد از جعفر صادق (ع) که قاره اروپا از ظلمات قرون وسطی رهائی یافت. انکار مردم آن قاره جلو رفته بود اگر درکشور های لاتینی اروپا مثل فرانسه و ایتالیا و اسپانیا و پرتغال شخصی کوچکترین ایراد به فروع مذهب کاتولیکی میگرفت محکوم به مجازاتی سخت میشد تا چه رسد به اینکه باصول ایراد بگیرد. مگر پروتوکشیش ایتالیائی چه گفته بود که او را زنده سوزانیدند. آن مرد را در سال ۱۶۰۰ میلادی که سال بعد از آن قرن هفدهم شروع میشد برای موضوعی زنده سوزانیدند که از لحاظ اصول و فروع بمذهب کاتولیک ربطی

من نمیتوانم قبول کنم که سنت آزادی و آزادی فقط در غرب است. که قدمت و سابقه و اصالت و حقیقت دارد. من وقتی در کتاب «مفکر متفکر جهان شیعه» که مرکز مطالعات استراسبورگ آن را تدوین و تالیف کرده در شرح حال ابن راوندی میخوانم که او در کتابهای خود نه فقط به فروع دین اسلام حمله ور گردید بلکه اصول دین را هم مورد حمله قرار داد» و با اینحال هیچکس متعرض او نشد نمیتوانم از تحسین و اعجاب نسبت بمحیطی که وی در آنجا عرض اندام میکرد و کتاب مینوشت (یعنی مدینه) خودداری کنم، و اعجاب ما وقتی بیشتر میشود که بدانیم وی در قرن سوم هجری و پنجاه سال بعد از وفات امام جعفر صادق (ع) متولد شده بود.

«... او که در آغاز نسبت به ائمه شیعه از جمله امام جعفر صادق (ع) که پنجاه سال قبل از تولد او زندگی را به درود گفته بود ابراز ارادت میکرد [بعدها] نه فقط مذهب شیعه را مورد تردید قرار داد بلکه بنای مخالفت شدید را با اصول اسلام گذاشت و چند کتاب، یکی بعد از دیگری علیه توحید نوشت و گوشتید تا این که وحدت خالق را انکار نماید ... اگر ابن راوندی این گفته را در قرون وسطی در اروپا بر زبان میآورد او را محکوم بمرگ میکردند. زراش میسوزانیدند... اما در نیمه اول قرن سوم هجری هیچکس مزاحم او نشد و درصدد برنیامد که کتابهای او را بشوید یا بسوزاند و فقط باو جواب میدادند. فرهنگی که جعفر صادق (ع) بوجود آورد آنقدر علاقه به بحث آزاد داشت که کفر ابن راوندی را نشنیده میگرفت و آنرا جزو بحثهای فلسفی بشمار میآورد و کسی درصدد برنمیآمد که بجرم مرتد شدن وی را دستگیر و محاکمه کند و بکیفر برساند.» (۱)

و تازه این هنوز پایان داستان نیست:  
«ابن راوندی پس از این که مدتی صفات خداوند را از ذات

ماهنامه نگین - صاحب امتیاز: محمود عنایت - آدرس مجله: خیابان مصدق (پهلوی سابق) کوچه عدل - تلفن ۶۶۶۴۷۹  
اشتراک سالانه ۹۶ ریال اروپا ۱۵۶ ریال ساعات کار دفتر مجله ۹ الی ۱۱ صبح  
خواهشمند است وجه اشتراک را به حساب ۱۰۹۴ بانک ملی شعبه شکوه بنام مدیر مجله واریز کنید و فیش آنرا برای ما بفرستید

روی جلد: حضرت آیت الله شریعتمداری - طرح از علی خسروی

نداشت. برونو گفته بود که هرکس پس از وصول بمرحله عقل راجع بدینا و زندگی عقیده‌ای پیدا میکند که مطابق است با عقل و استنباط او» (۴) و نظیر چنین معامله‌ای را با گالیله کردند «که در آخر عمرش به جرم قبول اینکه زمین بدور خورشید گردش میکند، با محکمه تفتیش عقائد درگیر شد.» و برتراند راسل که راوی این ماجراست اضافه میکند که:

« قبلا نیز برخورد کوچکی با این محکمه پیدا کرده بود ولی سال ۱۶۴۲ کتاب مباحثاتی درباره نظام کپرنیکی و بطلیموسی نگاشت که در ضمن آن بی‌باکی نموده و بعضی از سخنان پاپ را با اشاره از زبان شخصی بنام سیمپلی سیوس جاری کرده بود پاپ که تا آن هنگام با او دوستانه رفتار کرده بود این بار خشمگین شد. گالیله در فلورانس می‌زیست و با دوک بزرگ آن شهر روابط دوستانه داشت ولی محکمه تفتیش عقائد با او اطلاع داد که برای محاکمه رهسپار روم شود و دوک بزرگ را نیز بیمداد که اگر حمایت خود را نسبت به گالیله ادامه دهد از رنج گیر نخواهد رست. گالیله در این زمان مردی هفتاد ساله و فرتوت بود و بتدریج فروغ چشمانش را ازدست میداد، از این رو گواهی طیب فرستاد که حالش برای سفر مساعد نیست، و بنابراین محکمه تفتیش عقائد یکی از طبیبان خود را با این دستور نزد گالیله فرستاد که بمحض حصول بهبود کافی او را به زنجیر کشد و به روم بیاورد. گالیله چون از صدور چنان دستوری آگاهی یافت آزادانه راه روم ندیش گرفت ولی بهر حال این تسلیم اوناشی از تهدید بود. (۵)

محکمه تفتیش عقائد حکمی بکن پاره گالیله صادر کرد که با این عبارات تاریخی خانمه پیدا میکند:

«بنام خداوند ما عیسای مسیح که مقدس ترین نام هاست و بنام بر عظمت مادر باکره او مریم مقدس، رای نهائی خود را که از طریق شور و قضاوت اعظم حکمت مقدس الهی و مجتهدان حقوقین و میزبان ما صادر شده است، با توجه به همه مسائل و مباحثاتی که در این عالی جناب کارلوسین سفیر و مجتهد حقوقین و ناظر مالی این دیوان مقدس از طرفی تو، گالیله نوگالیله‌ئی مدعی علیه، محکوم و معترف... از طرف دیگر بعمل آمده بشرح زیر قضاوت و صدور رای کرده و اعلام می‌کنیم که تو گالیله مذکور، بدلیل مطالبی که در جریان این مکتوب به تفصیل اعلام شده و خود نیز اقرار کرده‌ای خویشتن را به اتهام کجروی بشدت در معرض سوءظن این دیوان مقدس قرار داده‌ای و اتهام تو عبارتست از ایمان باین آموزه (باطل و برخلاف کتب مقدس آسمانی) که خورشید مرکز جهان هستی است و از مشرق بمغرب حرکت نمی‌کند و زمین مرکز جهان نیست و حرکت می‌کند... و در نتیجه تو مستوجب همه کیفرها و مجازات هائی شده‌ای که از طرف قوانین مقدس کلیسایی و دیگر موازین عام و خاص آن علیه مجرمینی که مشمول این وصف باشند تصویب گردیده است. مهتدا موجب خرسندی خاطر ما خواهد بود که از همه مجازاتهای فوق بخشوده نوی بشرط آنکه با دلی پاک و ایمانی بی‌غل و غش در حضور ما به ترتیبی که اینک بتو نشان داده میشود از خطاها و کجروی‌های مذکور و هر خطا و کجروی دیگری که با منویات کلیسای کاتولیک رسالتی رم مخالف باشد توبه کرده سوگند یاد کنی و ابراز انزجار نمایی.

اما لغزش و خطای تاسف آور و خطرناک تو آنقدرها هم بی- مجازات نخواهد ماند، بلکه در آینده به احتیاط بیشتری و ادارت می‌کنیم تا عبرت دیگران باشی که از این قبیل انحرافات پرهیز کنند پس مقرر میداریم که کتاب مباحثات گالیله نو گالیله‌ئی بر حسب یک فرمان عمومی تحریم شود و خود ترا برای مدتی که تعیین آن به مشیت ما بستگی دارد به حبس رسمی این دیوان مقدس محکوم می‌کنیم و بعنوان قصاص که متضمن عفران تو باشد دستور میدهیم که در طول سه سال آینده هر هفته یکبار این هفت ذکر انابت را قرائت کنی.

در ضمن هرگونه حق تعدیل، تخفیف یا حذف تمام یا قسمتی از قصاص مذکور را برای خود محفوظ میداریم.»  
و اما... «ترکیب توبه‌نامه‌ای که گالیله بر حسب حکم فوق‌ناظر از ادای آن بود» بشرح ذیل است:

«من گالیله نو گالیله‌ئی فرزند وین سنزیو گالیله‌ئی فقیداهل فلورانس به هفتاد سالگی در حالی که شخصا محاکمه شده‌ام و در برابر شما سروران عظام و حضرات لردها، کاردینالها و بازرسان عالی‌مقام حکومت مسیحیان جهان علیه خبائثت های کجروانه زانوده‌ام و کتب نفیس را در پیش دیدگان خود دارم و بدست خود لم می‌کنم، قسم می‌خورم نسبت به هر آنچه کلیسای کاتولیک رسالتی رم مورد حمایت و تعلیم و موعظه قرار دهد همواره مومن بوده‌ام و در آینده نیز بیاری خدا مومن خواهم بود اما چون من از طرف این دیوان مقدس فرمان یافته بودم اعتقاد باطلی را که خورشید را مرکز جهان و بی‌حرکت میدانند بطور کلی ترک کنم و از ایمان به آن و حمایت و تعلیم آن نیز منع شده‌بودم، و نیز از آنجائی که پس از اطلاع از منافات عقیده مذکور با کتاب مقدس، کتابی نوشته و چاپ کرده‌ام و در آن از همان اعتقاد محکوم سخن به میان آورده و با تمام قدرت دلالی در پشتیبانی آن اقامه کرده‌ام بی‌آنکه راه‌حلی بدست داده باشم و بدین لحاظ بوضع تاسف انگیزی مورد سوء ظن کجروی واقع و محاکمه شده بودم زیرا بدور کرده بودم که خورشید مرکز جهان و بی‌حرکت است و زمین مرکز جهان نیست و حرکت میکند، می‌خواهم این بدگمانی شدید را که بحق مستوجب آن بوده‌ام از خاطر حضرات شما و خاطر عر مسیحی کاتولیک دیگر بزدایم و با قلبی پاک و ایمانی بی‌غل و غش از خطاها و تیغ روی های نامبرده و بطور کلی از هر خطا و انشعاب دیگری که مخالف کلیسای مقدس باشد توبه کرده، سوگند خورده و ابراز انزجار نمایم و قسم یاد می‌کنم که در آینده نیز شفاها یا کتبا سخنی نخواهم گفت و مطلبی نایند نخواهم کرد که مرا در معرض سوء ظن مشابهی قرار دهد اما هرگاه شخص منحرف دیگر یا هر کسی را که مورد سوء ظن گمراهی فرار گیرد سراغ داشته باشم او را به این دیوان مقدس و یابه مفتش و کارگزار محل اقامت خود معرفی خواهم کرد. بعلاوه سوگند یاد می‌کنم و قول میدهم قصاصی را که از طرف این دیوان مقدس در حق من مقرر میشود و یا خواهد شد بنحو کامل بپذیرا شوم و به انتقام رسانم اما اگر خدای ناکرده اتفاقا از بجا آوردن یکی از تعهدات، سوگندها، و بیمانهای خود سربچی کنم خود را مستوجب همه گونه مجازاتی میدانم که از طرف قوانین مقدس و دیگر موازین عام و خاص کلیسایی علیه گمراهانی که مشمول این وصف باشند تصویب و تقدیر شده است بنابراین به خدا و کتاب مقدس او که بادیستهای خود لمس می‌کنم پناه می‌برم من گالیله‌ئی نو گالیله‌ئی محکوم، توبه کرده، سوگند خورده، و قول داده و بدین نحو خود را پای بند ساخته‌ام. و به شهادت این قول، مکتوب حاضر توبه‌نامه‌ام را که کلمه بکلمه خوانده‌ام بدست خود امضاء کرده‌ام.» (۶)



در این توبه‌نامه دونکته هست که آنرا با تعهدات و توفعاتی که همه نظامات دیکتاتوری از مردم تحت سلطه و زمان خود دارند همانند میکند یکی اینکه گالیله تعهد میکند که نه تنها خودش توبه میکند و نه تنها تعهد میکند که در آینده سخنی برخلاف عقیده ارباب قدرت نگوید بلکه هر گاه شخص منحرف دیگری را هم سراغ کند و یا به «دیوان مقدس» یا «مفتش و کارگزار» معرفی خواهد کرد. همه نظامات دیکتاتوری در سراسر تاریخ بهمین گونه از مردم تحت فرمان خود متوقع پست ترین اعمال ضد اخلاقی و ضد انسانی بوده‌اند. دستاویز آن هم چیزی جز «نجات اخلاقی» و «نجات ایمان» نبوده است.

دوم آنکه گالیله اعتراف میکند که عقیده‌ای ابراز کرده «بی آن که راه حلی بدست داده باشد».

این «راه حل» چیزی است که نظامات دیکتاتوری از هر کسی که لبی به انتقاد میکشاید طلب میکنند. وقتی کسی میگوید اعتقاد به نابت بودن زمین و حرکت خورشید غلط است و قضیه بعکس است چراغ حلی میتواند ارائه دهد؟ وقتی کسی میگوید ظلم و زور بد است و حبس و حصر و تبعید و اعدام افراد بدون تحقیق و دلیل و مدرک کافی بمدالتی است راه حلش اینست که همه این اعمال موقوف شود. دیگر چه راه حلی؟

چه خوب میگوید برتراند راسل که در پی نقل توبه نامه گالیله اضافه میکند:

«اینکه گفته‌اند گالیله پس از ادای این توبه‌نامه زمره میکرد «مع الوصف حرکت میکند» راست نیست چه آن که باین سخن تکلم شد گالیله نبود دنیا بود.» (۷)

اما اینکه «محکمه تفتیش عقاید میخواست داستان گالیله شرمی برای دیگران باشد» لاقلاً تا آنجائی که بایتالیا مربوط میشد درست درآمد «زیرا که گالیله آخرین فرد ایتالیائی های کبیر بود و پس از او هیچ ایتالیائی دیگر استعداد آنگونه کارها را نداشته است» (۸)

در هر جا که با مردم صاحب نظر و صاحب اندیشه همان معامله‌ای را کنند که با گالیله کردند علم و اندیشه محکوم به زوال خواهد بود.

آقایان! میگوئید برای حفظ انقلاب باید آزادی را محدود کرد و از سرنوشت ملت‌هایی که انقلاب را فدای آزادی کردند عبرت گرفت. بسیار خوب. اما باید دید انقلاب کردید که چه بشود و هدف انقلاب چه بود؟ آیا انقلاب کردید فقط برای اینکه مردم مستضعف و محرومی که تا دیروز مسکن و مآوایی نداشتند از این بعد بگرامت و رحمت انقلاب صاحب‌خانه بشوند و در محل کار هم حق خود را از کارفرما بگیرند. و هیچ قدرتی نتواند ایشان را استثمار کند و خوب بخورند و خوب بخوابند و خوب ببوشند و گوسپندانی پروار شوند و هیچ کسر و نقصی از لحاظ رفاه و غنا و استطاعت مادی نداشته باشند؟ این تمام داستان نبود. خود رهبری انقلاب میگوید ما انقلاب نکردیم که فقط شکمها سیر شود. انقلاب هدف والا تر و بالاتری داشت که به اعتلاء روح و اندیشه و تحرک ذهن و ضمیر و وجدان ما مربوط میشد. انقلاب کردیم که شخصیت از دست رفته و تحقیر شده خود را بازسازی کنیم. و انقلاب کردیم تا دور جهنمی رابطه‌ای را که در یکسو به اجبار و اعمال زور و درسوی دیگر به تسلیم و تمکین و عبودیت انکاء داشت در لحظه‌ای از تاریخ برای همیشه قطع کنیم. و انقلاب کردیم تا آنچه را که بر زبان و قلم عیان و بیان می‌کنیم برخلاف آن چیزی نباشد که در عمق اندیشه و ادراک ما میگردد. و انقلاب کردیم تا ترس از شلاق و چماق و اسلحه و حبس و تبعید دست و دل‌ها را در بیان عقیده‌ای که برخلاف سلیقه و رویه ارباب قدرت و صاحب دولت ابد مدت است نلرزاند، و منی که قلمزن این دیار هستم وقتی میخواهم واقعیتی را بیان کنم برای عبور از هفتخوان تهدید و تکفیر و خشم و خامی و غضب و سخت گیری و تعصب - ذره‌ای حقیقت را با خروارها تملق و تعریف و مدافعت در نیامیزم، که این روش زبند عصر طاغوت و استبداد طاغوتی بود. همه ضمه‌هایی که امروز در پندار و کردار یکدیگر سراغ می‌کنیم و همت و جرئت و شجاعت و شریف ترین خصائل انسانی را در وجود ما سست و سرد و بی‌درق کرده است ریشه در نظام سیاه استبدادی دارد و انقلاب برای این بود که ما را از آن ضمه‌ها نجات دهد. جامعه‌اسیر استبداد همچون خانه آتش گرفته‌ای است که ساکنان آن فقط در فکر نجات جان

خویشند و هیچکس بفکر دیگری نیست. در چنین جامعه‌ای اصل بر اینست که هر کسی بکار خودش مشغول باشد و گلیم خودش را از آب بیرون بکشد و تفکر و تفعل در باب مسائل اساسی رابه «بزرگان» و برتریدگان واگذار کند که جور رکود و جهود عقلی و فکری مردم را عجز و ناتوانی ایشان را از دخالت در معقولات میکشند و به تنهایی یا بتعداد معدود و محدود در اطاقهای دربسته و سر بسته بجای همه مردم فکر میکنند. بدترین نمونه‌های خودخواهی و خودپرستی را در جوامع اسیر استبداد و اختناق میتوان پیدا کرد، همچنانکه عالیترین نمونه‌های اخلاص و ایثار و فداکاری و انسان دوستی را در نظامات اصیل انقلابی، که:

آن یک گلیم خویش بدر میبرد ز موج

وین جهد میکند که بگیرد غریق را

یکروز در این شهر هزاران نفر از زن و مرد و پیر و جوان و خرد و کلان را بسیج میکردند و به خیابانها میکشانند و تحت عنوان «تظاهر» همه را به دفیله و امیدباشند و مقرر همین مجلس خبرگان که آن موقع مجلس سنا بود شاهد بیروح ترین نمایشهای سیاسی با شرکت اولاد و اعقاب همان ملتی بود که در طول قرون همچون گیاهی در برابر تندباد حوادث سرخم کرده اما هرگز درهم نشکسته است. خرد انقلابی البته اجازه نمیدهد که آتش بیارهای نظام استبدادی، کار چرخانها، دوستانها، متولیان کار کشته، قره توکرها، سر سیردگان سوگند خورده، و مشاطه‌گران لاشمرده دیکتاتوری دوباره مجال عرض اندام پیدا کنند و در پوشش اغتنام از فرصت فسحت فضای آزاد انقلاب دوباره به آتش افروزی و توطئه‌چینی بپردازند و زمینه انقیاد مجدد ملت ایران را فراهم کنند ولی اگر بخواهیم هر نفس کشی را که در آن زمان یا باخطر حفظ جان یا بقصد نجات از شر مأمور و مفتش و شکنجه‌چی - و یا برای فرار از تنگنای سانسور و فشار و اختناق پی‌بگریه تم کرده و تظاهری به تمکین نموده، از اظهار نظر محروم کنیم استبداد را بطریقی دیگر زنده کرده‌ایم - و غافل نباید بود که غایت مطلوب مستبدین در خفه کردن آزادی بدست خود آزادیخواهان و انقلابیون است. غایت مطلوب مستبدین چیزی جز این نیست که مردم دردمند و محنت کشیده‌ای که متجاوز از نیم قرن در رژیم دیکتاتوری از حقوق و آزادیهای سیاسی محروم بوده‌اند دوباره بدستاورز «نابخشگی» و «عدم رشد فکری» و «عدم قابلیت اجتماعی» و یا بجرم تمکین در عصر استبداد از حق اظهار وجود و ابراز نظر و مشارکت در تعیین سرنوشت خویش محروم شوند و آواز اختناق و خفگان یکبار دیگر نیمه نفسهای ملتی از بند رسته را بیاخسته را قبل از جان گرفتن و جولان کردن و بخود آمدن در خلاء هراس و دلهره یا جبن و بزدلی در سینه‌ها خفه کند. منتهای مطلب حضرات همین است که بگویند دیدید ما راست می‌گفتیم! دیدید حرف ما درست بود که این مردم لایق آزادی نیستند و برای استفاده از آزادی هنوز شایستگی و تجربه و بختگی لازم را ندارند!

چنین سخنی اگر قبل از انقلاب مسموع و قابل قبول بود بعد از انقلاب لامحاله نقض کننده و باطل کننده اصالت خود انقلاب است. این سؤال پیش میاید که اگر این مردم خدای ناکرده لیاقت و کفایت استفاده از آزادی را نداشتند و ندارند پس چگونه انقلاب کردند، و شما سرمداران دولت انقلابی که در تشجیع و ترغیب مردم به انقلاب نقش موثری ایفا کردید و انقلاب را با شعار دفاع از آزادی حقوق بشر آغاز نمودید چگونه برای ملتی که شایستگی استفاده از آزادی را نداشت، تقاضای آزادی کردید؟ چرا این مردم در آنجا که باید سنگرهای استبداد را یکی بعد از دیگری ویران کنند و راههای وصول بندرت را برای سرمداران انقلاب هموار سازند لیاقت و شایستگی دارند اما در آنجا که باید از ثمرات مجاهده و تلاش و جانبازی‌ها

و فداکاربهای خود بهره برداری کنند فاقد شایستگی میشوند ؟  
وانگهی وقتی میگوئیم ملت‌لیاقت استفاده از آزادی را ندارد این  
حرف شامل تمامی افراد يك مملکت از صدر تا ذیل میشود و نه تنها  
حکومت شوندهگان که حکومت کنندگان را نیز دربرمیگیرد. چگونه  
است که وزیر و فلان استاندار و فلان فرمانده یا فرماندار و عس  
و داروغه و حاکم و فراش و مستوفی و سردار و سپه‌دار که در راس  
حکومت هستند لیاقت و کفایت دارند که بی‌نظارت و دخالت یا  
مشارکت مردم هر طور که دلشان بخواهد تاخت و تاز و جولان‌کنند  
در هر نوع امر و نهی و اخذ و عطا و قیام و قعود آزاد باشند، اما مردمی  
که زیر همان آسمان زندگی میکنند و از همان خون و همان نژاد و نسل  
و نبار هستند صلاحیت استفاده از آزادی را ندارند ؟

آزادی را باید تجربه کرد و تجربه و تمرین آزادی مثل هر  
قابلیتی فقط با استفاده از خود آزادی امکان پذیر است و انسان  
وقتی میتواند لایق بهره‌برداری از آزادی باشد که با تکرار تجربه  
آزادی و احساس و ادراک مکرر آزادی، هر تجربه‌ای را با تجربه‌بتر  
و کاملتر تکمیل و تصحیح کند و گرنه تا وقتی که آزادی را با توست  
و پوست خود لمس و احساس نکنیم و اندیشه و ادراک خود را آزادانه  
در برخورد با مفاهیم و مضامین سیاسی بکار نیندازیم هیچ‌چنان خواهیم  
رسید و تا قیام قیامت محکوم به توقف خواهیم بود. آزادی را فقط  
در پرش‌ها و جهش‌های فکری و ذهنی میتوان تجربه کرد، و بالهای  
اندیشه جز در فضای بیکران آزادی و افقهای بازوی‌انتهای و روشن  
قادر به تحرک نیست. افقهای تنگ و محدود هیچ‌مجالیه به پرواز  
اندیشه نمیدهد و قدرت پریدن و جهیدن را میکشد. و پرنده ضمیر ما  
در چنین فضایی قبل از اوج گرفتن و عروج کردن به دیوارهای سخت  
و ضخیم و سربلک کشیده میخورد و فرو می‌افتد.

بکار شرحی خوانندمراجع به داروین، یکی از تجربه‌های  
شگفت‌آور که در عصر خفقان بدست‌آویزی آن‌را نقل کردم و اکنون  
بجهت ذکر یکی از پرش‌ها و جهش و بال و پر برنده رفت‌بازگونی آن‌را  
بی‌مناسبت نمیدانم که:

«... در یکی از جزایر ... چشمش به مگسهای درشتی افتاد که  
بالهای بزرگی داشتند و دور و بر او در حرکت بودند. داروین مدتی  
در رخ این مگسها رفت و حرکات آن‌ها را زیر نظر گرفت، و بعد متوجه  
تکه عجیبی شد. او دید با اینکه بال مگسها از اندازه عادی بزرگتر  
است ولی قدرت پرش مگسها از حد عادی کمتر است یعنی هر مگس  
بعضی اینکه از جا می‌جهد و می‌خواهد اوج بگیرد در فاصله‌ای کوتاه  
مثل تکه سنگی بزمین می‌افتد، در حالی که با چنان بال و پری فاعدا  
مگسها تا مسافت دوری میتوانند پرواز کنند. داروین به مشاهده  
و تحقیق خود ادامه داد. فکر کرد لابد نگهانی که دور و بر او هستند  
تبادافا اینطورند و دست کم اینست که لابد مرضی دارند و عاملی  
قدرت پرواز را از آن‌ها سلب کرده‌است اما وقتی به مسافت دورتر  
رفت دید در آنجا هم مگسها قدرت جهش و پرش ندارند و بشرح ایضا،  
همینکه از زمین بلند میشوند و میخواهند اوج بگیرند مثل سنگ  
بزمین سقوط میکنند. کنج‌کاوی داروین بیشتر شد، به تحقیق و  
مطالعه ادامه داد و بعد از مدتی کاوش و پژوهش بالاخره، مگس‌کشف  
شد. معلوم شد منطقه‌ای که این مگسها در آنجا زندگی میکنند دور  
پرش بر از باطلاق است، و وضع چنین است که اگر پرنده‌ای مثل  
مگس بخواهد زیاده از حد اوج بگیرد و پرواز کند هنگام فرود آمدن  
لاجرم در باطلاق خواهد افتاد. مگسها برخلاف بعضی از رانندگان  
ما که شب و روز نتیجه سرعت زیاد و ویراز و انحراف دیوانه‌وار  
بجای و راست را بچشم می‌بینند و عبرت نمی‌گیرند از این وضع عبرت  
گرفتند و سعی کردند حتی المقدور نپرند و اگر هم می‌پرند، زیاد اوج  
نگیرند و بایک پرش فوراً بزمین بنشینند. این احتیاط و محافظه‌کاری

در طی سالهای سال و بلکه دهها و صدها سال بتدریج باعث تک‌تغییر  
و تحول در ساختمان بدنی و فیزیکی مگسها شد. چنان شد که  
فریزه حفظ حیات و بقای نفس بر قدرت پرش و جهش آن‌ها غلبه کرد.  
از آن پس مگسهای نسلهای بعد با چنان وضعی بدنی می‌آمدند که از  
روز اول - خاصیت جهش و پرش آن‌ها در تخم ضعیف شده بود.»  
این مطلب را من در راپرت شماره ۵۵ تک‌تین نوشته‌ام. آن موقع  
نصر سانسور بود، و من از قول دوستی که راوی این مطلب بود چنین  
نتیجه گرفته بودم که ما آدمها هم در زندگی مادی (و مقصودم دراصل  
زندگی سیاسی بود) در حکم همان مگسها هستیم. اگر در زندگی  
اعتدال بخرج میدهیم و سعی میکنیم که با ازگلیم خودمان درازتر  
تکنیم و درویش و قانع شده‌ایم دلیلش اینست که می‌ترسیم به باطلاق  
بیفتیم حالا این باطلاق ممکن است باطلاق مادی باشد یا باطلاق  
منوی، یا باطلاق روحی... یا باطلاق بطور مطلق... و منظورم از باطلاق  
مطلق، همان مرداب اختناق و خفقان و سانسور و تفتیش عقائد بود.  
و در عصر انقلاب میتوانم آن معنا را باین حاشیه تکمیل کنم که  
در سرزمینی که محصور به مرداب و باطلاق اختناق باشد شهروندان  
و وجدان ما ممکن است رشد کند و بزرگ شود اما هرگز قدرت پرواز  
نخواهد داشت و ملتی که فکرش قدرت پرواز نداشته باشد هر چند  
بال و پرهائی بزرگ داشته باشد قبل از اوج گرفتن همیشه سقوط  
میکند.



وقتی نویسندگان «آیندگان» بازداشت شدند گفته شد در ثبوت  
وابستگی آنها با صهیونیسم همینقدر بس که رادیو اسرائیل از بازداشت  
آن‌ها اظهار تأسف کرده است، حالا من نمیدانم چه کنم با ستایش  
و تهنیت آقای هارولد مک‌میلان از انقلاب اسلامی - و آقای مک‌میلان،  
سیاستگر کهنه کار انگلیس همان مردی است که در ۱۹۵۶ - دست  
در دست استعمارگران فرانسه و حکومت بن‌گوریون و نظامیان اسرائیل  
دشمن هجوم به سرزمین مصر و بمباران مسلمانان بلا دفاع آن سرزمین را  
صاف کرد و چنان فجایعی بی‌آورد که حتی آیزنهاور با همه خصومتی  
که نسبت به مردانی نظیر ناصر و مصدق داشت حرکت آقایان را  
مخنوم کرد. و چرا حضرات چنان کردند ؟ چون عبدالناصر کانال سوئز  
را بعد از سالیان دراز که تحت سیطره انگلیس بود، ملی کرده بود!  
حالا شخصیتی نظیر آقای مک‌میلان خوشبختانه آنقدر بی‌غرض  
شده است که چاره‌ای جز ستایش از انقلاب های اسلامی ندارد و ما هم  
خوشحالیم که آقای مک‌میلان بی‌غرض و مرض شده‌اند و بالاخره به  
قبول واقیبات تن در داده‌اند اما با معیاری که نویسندگان آیندگان  
در زندان مانده‌اند متأسفانه ستایش آقای مک‌میلان قطعا و حتما باعث  
دردسر خواهد بود مگر آن‌که چنین معیارها را در قضاوت نسبت به  
اشخاص یکباره کنار بگذاریم و از یاد نبریم که دفاع خارجیان  
و بلندگوین آن‌ها از شخصیت‌ها و دولت‌ها همیشه دلیل وابستگی  
آن شخصیت‌ها و دولت‌ها به ایشان نیست. ستایش رادیو مسکو از  
انقلاب اسلامی و دولت اسلامی دلیل وابستگی انقلاب و دولت انقلاب به  
کهونیسیم نیست. هر دولتی و هر رادیوی وابسته به هر دولتی از پدیده‌ای  
یا واقعه‌ای با توجه بمنافع و مقاصد خود بهره‌برداری میکند و اذهان  
بی‌غرض هرگز نباید این بهره‌برداری را بحساب وابستگی بگذارند.  
ماحصل کلام آن که تا این لحظه هنوز تکلیف نویسندگان بازداشتی  
آیندگان معلوم نشده است. نه ادعای نامه‌ای علیه آقایان صادر  
شده، نه محاکمه میشوند و نه آزاد میشوند !

مردی مثل مهندس بازرگان که خود مزه حبس را چشیده ز  
بارها باین گونه بازداشت‌های بدون دلیل و مدرک کافی و محکومیت‌های  
بدون محاکمه اعتراض کرده باید قدم جلو بگذارد و بخاطر حفظ  
حیثیت خود و همکارانش آزادی نویسندگان زندانی بالا اول تعیین تکلیف  
آنها را از شخص امام تقاضا کند.

به وی احترام میگذاشتم . از تالیفات او آنچه بکار امثال من میآمد دائرةالمعارف فارسی بود که متأسفانه يك مجلد بیشتر از آن انتشار نیافت و کوششی که با سواس ودقت و وجدان علمی مصاحب منوانست بوجود آورنده ماخذی بزرگ باشد و نیاز دانش طلبان ما را بوجهی شایسته برآورد سازد ناتمام ماند . اما البته تالیفات او بسی بیش از این مجلد است .

درباب شرح زندگی وی آنچه از طریق اردانمندان او دستگیرم شد منحصر به همین مختصر است که : غلامحسین مصاحب در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی در تهران متولد شد . در تهران ، فرانسه ، و انگلستان تحصیل کرد . در سال ۱۳۲۷ به اخذ درجهی دکتری از دانشگاه کیمبرج و به عضویت انجمن ریاضی لندن و انجمن فلسفی کیمبرج نایل گردید .

در سال ۱۳۰۶ وارد خدمت وزارت فرهنگ شد و در مشاغل معددی خدمت کرد ضمن فعالیت اداری ، همواره به تالیف و تدریس اشتغال داشت . در سال ۱۳۴۵ موسسه ریاضیات را در دانشگاه تربیت معلم تاسیس کرد و تا آخرین روز حیات خود بسمت استادی در آن موسسه اشتغال داشت .

اهم آثار وی بترتیب تاریخ انتشار به شرح زیر است :

مجله ریاضیات عالی و مقدماتی ( ۱۳۱۰ - ۱۳۰۹ )

\* جبر و مقابلهی خیام ( تهران ، ۱۳۱۷ ، ۲۹۰ صفحه ) مشتمل بر متن عربی و ترجمه ی فارسی رساله ی خیام در جبر و تاریخ ریاضیات تا زمان خیام ، که در آن برای نخستین بار مقام علمی خیام در ریاضیات مستندا به فارسی زبانان شناسانیده شده است .

رساله ی on Differentiation and Denjoy - Behaviour of Functions of two Real Variables

که در جلد چهارم و ششم ( مورخ سال ۱۹۵۰ ) مجله ی انجمن فلسفی کیمبرج به طبع رسیده است .

\* مدخل منطق صورت ( از انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۴ ، ۷۰۰ صفحه ) ، که نخستین کتاب فارسی در این علم است ، و در

مجله ی مشهور Journal of symbolic dogic

بر آن تقریظ نوشته اند ( شماره ی چهارم جلد بیست و دوم ۱۹۵۷ ) .

\* حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر ( انجمن آثار ملی ، ۱۳۳۹ ، ۲۰۰ صفحه ) ، مشتمل بر اثری ناشناخته از خیام در

ریاضیات .

\* دایرةالمعارف فارسی ( جلد اول ، ۱۳۴۵ ) .

\* مدخل آنالیز ریاضی ( ۹۳۰ صفحه ، چاپهای ۱۳۴۸ ، ۱۳۵۰ ، ۱۳۵۲ ) .

\* دوره ی تئوری مقدماتی اعداد که جلد اول آن در دو قسمت

و در ۱۳۹۵ صفحه به چاپ رسیده و جلد دوم آن در دست انتشار

است .

درگذشت مصاحب را بهمه شیفتگان و ارادتمندان مقام علمی

وی تسلیت میگوئیم . روانش شادباد .

### حواشی :

- ۱- ۲- مغز متفکر شیعه - ترجمه : ذبیحاله منصورى ص ۱۲۴
- ۳- همان کتاب ص ۱۱۴
- ۴- همان کتاب ص ۱۲۰
- ۵- برتراند راسل - جهان بینی علمی - ترجمه : حسن منصور
- استارات دانشگاه ۱۳۵۱
- ۶- همان کتاب ص ۱۸

من معتقدم که انقلاب ضد استبدادی ایران خیلی پیش ازدی زبهن پارسال آغاز شد و نطفه های این انقلاب ، مدتها پیش از شروع راه پیمائی های بزرگ - در بطن همان خاموشی و خفقانی که هیچ سدائی و حرکتی در ماوراء حجاب ضخیم آن وجود داشت بوجود آمده بود بهمین جهت است که من معتقدم آن انقلاب بیابان نرسیده و هنوز ادامه دارد . و معیار تداوم انقلاب نیز در روحیه ضد استبدادی بردانی است که با همه سخت گیری ها و موانع مرئی و نامرئی از بیابان کفمه حق خودداری نمیکنند . آثاری از این روحیه را جای جای در نوشته هائی که در اینجا و آنجا بچاپ میرسد میتوان سراغ کرد ، و اینست مشتی از خروار و اندکی از بسیار .

«... شما بهتر از من میدانید که در يك جامعه اسلامی هیچ مانع و رادعی نباید جلو آزادی قلم و بیان و ابراز عقیده را بگیرد ، نویسنده و گوینده و کسیکه در مقام اظهار عقیده خویش برآمده است نه تنها نباید از تعقیب و زندان و تبعید و شکنجه بترسد ، که نباید از چماق تکفیر و تفسیق و اچبانا برچسب ضد انقلاب هراسی بخود راه بدهد ... آگاهان میدانند که بسیاری از صاحب نظران استبداد و خفقان و سانسور در شکل زندان و تبعید و شکنجه را به استبداد در قالب تکفیر و اتهام و برچسب های دیگر و از حیثیت و آبرو انداختن افراد بمراتب صحیحتر میدانند . الان هستند بیشمار از اندیشمندان و متفکران منزوی شده ای که حاضر بودند در زمان رژیم کثیف و منحوس بهلوی بگویند و بنویسند و ابراز عقیده کنند و تبعید و زندان و زجر را نیز بدنبال آن از دل و چنان بخرند اما همانها اینک آنچنان گرفتار خود سانسوری شده اند که لب از لب برنمیدارند و ماه بماه فم بدست نمیگیرند و اگر هم نگاه چیزی بگویند و یا مطلبی را بنویسند آنچنان با ظرافت و دقت و تقیه و مواظبت که مبادا برخلاف مشی حزب حاکم باشد و برخلاف مزاج زودرنج و نازک نارنجی متولیان محض انقلاب که در اینصورت بانواع و اقسام اتهامات از قبیل ضد انقلاب ، چپگرا ، خوارچ ، التقاطی ، طرفدار امپریالیسم ، و از همه سلاحها برنده تر « مخالف مقام رهبری » متهم خواهند شد آنچنان که نتوانند در جامعه سر بلند کنند .»

( از مقاله آقای علی حجتی کرمانی خطاب به حاج احمد آقا خمینی در روزنامه انقلاب اسلامی مورخ شبه ۲۸ مهر ماه ۵۸ )  
... ایشان « آقای مهندس بازرگان » در جواب اینکه شخصی در مورد مواد قانون اساسی که تصویب شده نظری دارید جواب میدهد :  
« واله فرصت خواندنش را نداشتم چون فایده ای هم نداشت حالا بخوانم . آدم حرفش بجائی نمیرسد . آن آقایان حتی اینقدر اعتناء و لطف بدولت نداشتند که یکروز صدا کنند و بپرسند که این چه نوشتی ؟ این آقایان اینقدر بدولت تو بما بی اعتناء بودند که یکوقت نه وزیر کشور و نه وزیر مشاور در طرحهای انقلاب و نه نخست وزیر چه بچکدام را صدا نکردند که بگویند شما چه میخواستید بگویند آخر بیائید برای ما توضیح بدهید . خودشان را خبره میدانستند و صاحب اطلاع ، خوب ماکار خودمان را کردیم و آنها هم کار خودشان را ..»

نقل از هفته نامه جنبش - دوشنبه سیام مهرماه

جامعه علم و ادب ایران در این ماه ، مردی گرانمایه ، محقق ، برکار و سخت کوش و نیک اندیش را از دست داد . غلامحسین مصاحب را من فقط دوسه بار بیشتر از نزدیک ندیدم ، اما اوصافی که در باب مراتب فضل و دانش و تجربت - و مهمتر از همه وطنخواهی و انسان دوستی او - از مردم صاحب نظر شنیدم چندان بود که در حد مردان فرزانه و با شخصیتی که از نزدیک می شناختم